سخنرانی مسجد سید - اصفهان جلسه 18

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(وَ كُلَ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ) [1]

این دو سه شب و روز، متعلّق به وجود مسعود حضرت اسد الله الغالب، لیث بنیطالب، حضرت امیرالمؤمنین علی7 است. من امشب از راه مبحثی که داشتیم در یک جنبه از کمالات امیرالمؤمنین7 وارد میشوم و ان شاء الله در طی دو سه شب آینده و بعد از ظهر روز بیست و یکم هم در همین جا، یعنی این سه چهار مجلس را راجع به شؤون مختلف امیرالمؤمنین7 از نظر آیات و روایات، عرایضی به عرضتان میرسانم.

این آیهای که خواندم در سوره مبارکه «یس» است و مربوط به جنبه علمی حضرت امیرالمؤمنین علی7 است.

اگر خاطر مبارک آقایان باشد، در شب دوم من این دعا را خواندم که: «اللَّهُمَ عَرِّفْنِی نَفْسَک فَإِنَّک إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَک لَمْ أَعْرِفْ نَبِیک » [2] تا آخر دعا. و گفتم:

عقل اوّل راند بر عقل دُوُم

ماهي از سر گُنده گردد، نِي ز دُم

از جانب خدا باید پایین آمد. از معرفت خدا، باید شروع کرد و باید از راه معرفت خدا، پیغمبر خدا را به دست آورد و از راه پیغمبر9، خلیفه و وصی پیغمبر را باید به دست آورد. این سخنی بود که در شب دوم در طی این دعا به عرض رساندم. از راه خدا، پیغمبرش حضرت خاتم الانبیا9 را شناختیم و از راه حضرت خاتمالأنبیاء9، وصی او را هم به دست میآوریم.

وصی حضرت پیغمبر9 آن کسی است که عارف و عالم به معارف و علوم پیغمبر9 باشد. گفتیم: علوم پیغمبر9 به ظاهر و باطنش در قرآن جمع است. هر کسی که علوم پیغمبر9 را داشته باشد، او وصی پیغمبر9 و جانشین پیغمبر9 است و در میان کسانی که مدّعی خلافت و وصایت شدهاند، به غیر از مولای ما امیرالمؤمنین علی7، کسی دارای آن نشانه وصایت نیست. نشانه وصایت و خلافت، علم به قرآن است. هر که عالم به علوم قرآن بود و معارف توحیدی، معارف مبدئی و معادی، معارف رسالتی، معارف نفسی، معارف آفاقی، احکام اسلامی، فضائل و اخلاقیات اسلامی، اجتماعیات اسلامی، سیاسیات اسلامی، اقتصادیات اسلامی، معاملات اسلامی، عبادات اسلامی و امثال اینها را دانست، او وصی پیغمبر9 است و الا، فلا. این که مردم جمع شوند و فلانی، مثلاً کربلایی محمدتقی را معین کنند، اثری ندارد و به اجتماع مردم آن شخص جانشین پیغمبر9 نخواهد بود. جانشینی پیغمبر9 به داشتن نشانههای علم و قدرت پیغمبر9 است. این مطلب را مانند این چراغها روشن خواهیمکرد که علم و قدرت پیغمبر9 منحصراً در علیبن ابیطالب7 بوده است. علی7 واجد علوم پیغمبر9 بوده است. علی7 واجد قدرت و توانایی پیغمبر9 بر اشیاء و بر اشخاص و در نفوس بوده است. اگر خدا عمر بدهد، اینها را در طی این چند منبر با مآخذ و مدارک صحیحه به عرضتان میرسانیم.

این آیهای که خواندم، به موجب روایات وارده، وقتی پیغمبر9 خواندند شیخین حاضر بودند، حضرت ابابکر الصدیق! و حضرت عمر الفاروق! -رضی الله عنّا جمیعاً: خدا از مسلمانان واقعی راضی باشد- این بزرگواران شرف حضور داشتند. شرفیاب خدمت پیغمبر9 بودند. وقتی پیغمبر9 این آیه را خواندند، اوّلی سؤال کرد: «یا رسول الله! مراد از این امام مبین چیست؟» معنی آیه این است که ما هر شیئی را، هر حقیقتی را و هر مطلبی را در امام مبین وارد کردیم و در امام مبین گنجاندیم. سادهاش این است: «تمام علوم عالَم را و حقایق موجوده را به صورت علمی، در امام مبین جمع کردیم». این معنای آیه است. شیخ اوّل از پیغمبر9 سؤال کرد که: این امام مبین چیست؟ تورات است؟ حضرت فرمودند: «خیر.» شیخ دوم سؤال کرد: این امام مبین که همه علوم در آن جمع شده است، همه حقایق علمی عالم از جزئی و کلّی، از عوالم اُولی و عوالم عُقبی و عوالم دنیا، عوالم تکوینی، عوالم تشریعی -اینها هر کدامش هم یک مبحثی دارد- آن کسی که این علوم را داراست کیست؟ آیا انجیل است؟ حضرت فرمودند: «خیر.» یکی دیگر سؤال کرد: قرآن است؟ فضلا خوب گوش بدهند! حضرت فرمودند: «خیر.» مراد از این که پیغمبر9 فرمودند: «خیر»، یعنی همه علوم عالم در «ظاهر» قرآن نیست. چون مراد او و مورد سؤال او، ظاهر قرآن بود، نه

باطن قرآن. همان گونه که شبهای گذشته به عرضتان رساندم، قرآن با باطنی که دارد، تمام علوم عالم از اولین تا آخرین را دارد. هر علمی که خدای متعال در عالم امکان پخش و بخش کرده است، همه در قرآن به ظاهرش و باطنش وجود دارد. مورد سؤال سائل، ظاهر قرآن بود. حضرت فرمودند: «نه.» یعنی در ظاهر قرآن نیست. اوّلی و دومی و سایر افراد، معطّل ماندند!

در این بین امیرالمؤمنین علی7 از در مسجد وارد شدند. حضرت پیغمبر9 به سؤال‌کنندگان فرمودند: «امام مبین این است که دارد میآید.» وقتی همه نگاه کردند، دیدند علی‌بن ابیطالب7 در حال وارد شدن هستند. پیغمبر9 فرمودند: «امام مبین این است.» [3] خداوند تمام علوم اوّلین و آخرین، از مادّیات تا معنویات، از جزئیات تا کلیاّت، مال عوالم گذشته و آینده و عالم موجود، همه را به این آدم داده است. این یک روایت است به سند معتبر از اسانیدی که شیعه در کتب حدیثشان دارند.

یک روایت دیگر بگویم؛ حضرت امیرالمؤمنین7 با عمّار یاسر که از اصحاب خاصّ پیغمبر9 و امیرالمؤمنین7 بود، از جنگ صفّین مراجعه میکردند. جنگ صفّین بین امیرالمؤمنین7 و معاویه بود و هجده ماه هم طول کشید. صفّین نزدیک کوفه است و نهر فرات از داخل صفّین عبور میکند و در کتاب اشعیای نبی، همین زمینِ صفّین نسبت به امام حسین7، بشارت داده شده است. این عین عبارت عِبری است که در کتاب اشعیای نبی ذکر شده است که امام حسین7 در اراضی صفّین، کنار نهر فرات، در راه خدا کشته میشود.

امیرالمؤمنین7 با عمّار یاسر که از جنگ صفّین بر میگشتند، به بیابانی رسیدند که مورچه در آن بیابان زیاد بود. دسته دسته مورچه، سواره و پیاده، بزرگ و کوچک به راه افتاده بودند، میلیونها و میلیاردها مورچه. عمّار یک نگاهی به مورچهها کرد و عرض کرد: «یا اباالحسن! آیا کسی جز خدا هست که عدد این مورچهها را بداند؟» حضرت فرمودند: «بله. کسی هست که عدد این مورچه‌ها را می‌داند و عدد نر و ماده آن‌ها را هم می‌داند. می‌داند چند تای این‌ها نر هستند و چند تای این‌ها ماده هستند؟» عمّار تکان خورد که این کیست که این چنین بحرالعلوم است و این چنین احاطه علمی دارد؟ گفت: «او کیست؟» حضرت فرمودند: «قرآن نمیخوانی؟ (وَ کلَ شَیءٍ أَحْصَیناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ) [4] : «ما هر چیزی را به صورت علمی، در امام مبین وارد کردهایم و احصاء کردهایم.» گفت: «آقا! امام مبین کیست؟» فرمودند: «‹أَنَا ذَلِک الْإِمَامُ الْمُبِینُ» [5] ، آن امام مبینی

که علوم جزئی و کلّی عالم را داراست و دانای به همه حقایق جزئی و کلی است، من هستم. من تعداد مورچه‌ها و تعداد نرها و ماده‌های آنها را میدانم.»

این دو حدیث را برایتان خواندم و البتّه استعجاب نکنید! در شب‌های آینده اگر زنده ماندم و خدا توفیق بدهد، قدری در ولایت و احاطه علمی اولیاء الله، مطالبی را به صورت وجدانی و روایی به عرض مبارکتان میرسانم که استیحاش نکنید. برای ائمّه ما:، این‌ها چیزی نیست. هیچی نیست!

یک حدیث مؤید این مطلب بگویم. امام جواد7 فرمودند: «ما در رحم مادرمان که هستیم، تا ظرف چهل روز صداهای خارج را میشنویم.» [6] ائمّه: غیر از ما هستند!

من از این خاك نیَم، ز آب و هواي دگرم

جامه عاریت است این که ببیني به بَرَم

آن‌ها، از جنس ما و سنخ ما و گوهر ما نیستند. یک گوهر عالی هستند که در لباس ما در آمده‌اند. قرآن میگوید: (وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنا عَلَیهِمْ ما یلْبِسُونَ) [7] . فرمودند: «ما تا چهل روزگی، صداهای مردم را میشنویم و در سن چهار ماهگی که در رحم مادر هستیم، عدد قطرات باران را که روی زمین میبارد را میدانیم و میدانیم کدام قطره نافع و کدام قطره مضرّ است.» چون باران همه‌اش منافع ندارد، زیان هم دارد. در یک فصل اگر باران بر انگور ببارد، انگور را میترکانَد و خرابش میکند. در یک فصل اگر باران بر گندم ببارد، گندم را میخیسانَد و خرابش میکند و دیگر برای کوبیدن و آرد کردن مناسب نیست. پس قطرات باران، بعضی زیان‌آور و بعضی سودآور است. فرمودند: «ما عدد قطرات باران را میدانیم و میدانیم کدام قطره نافع و کدام قطره مضرّ است و زیان دارد.»

یک مطلب برایتان بگویم. می‌خواهم یک قدری پرده فکرتان بالا برود. این حرفهای بچّه‌گانه را در آب بریزید! والله بعضی‌ها، طفل هستند! من اگر آن چه را که از بزرگان دیده‌ام بگویم، اسباب زحمت برایم فراهم میشود! بعضی چیزهاست که نخود کشمش نوکرهای علی‌بن ابی‌طالب7 است. کجائید؟

یک روزی حضرت ابوطالب7 آمد و به فاطمه بنت اسد3 گفت: «آخرش این علی7، بچه ما، یک زحمتی به ما میدهد!» فاطمه بنت اسد3 عرض کردند: «چطور؟» ابوطالب7 فرمود: «برای این که او در خانه کعبه میرود. وقتی خلوت است، سنگ بر میدارد و سر و ته این بتها را میشکند. یک بت را چشمش را کور میکند، یکی را دهانش را پاره میکند و در میرود. بت‌پرستها میآیند و میبینند که

بتهایشان، سر و ته شکسته و دهانشان بریده و چشمشان کور شده است. داد و فریادشان به آسمان بلند می‌شود. بعد خزنه بیت را می‌خوانند که چه کسی بر سر بتهای ما این بلا را آورده است؟ نگهبان بیت میگوید: نمیدانم. این کار علی7 است. عاقبت جاسوسهای آن‌ها، او را به دست میآورند و بعد ممکن است بچّه من را در حدّ کشتن بزنند و من هم ناچارم دفاع کنم. در این صورت، بین بنیهاشم و سایر اهالی مکه جنگ در میگیرد و آخرش یک سرنخی به دست ما خواهد داد! این بچه چه دشمنی با بتها دارد؟ وقتی این کلمه را حضرت ابوطالب7 فرمودند، فاطمه بنت اسد3 عرض کرد: «من یک قصّه عجیبتری دارم!» حضرت ابوطالب7 فرمودند: «بگو.» عرض کرد: «علی7 در رحم من بود. من برای عبادت به خانه کعبه میرفتم و گاهی به بتها نزدیک میشدم.» حضرت ابوطالب7، فاطمه بنت اسد3 و خود پیغمبر9، قبل از اسلام، متدین به دین حضرت ابراهیم7 بودند؛ ملیت ابراهیمی داشتند، بی‌دین که نبودند. (مِلَّةَ أَبیكُمْ إِبْراهیمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ) [8] . به ملیت ابراهیمی بودند و خانه کعبه از چهار هزار سال قبل، که زمان حضرت ابراهیم7 باشد، معبد و محلّ پرستش خدا بود. روش عبادت در آیین ابراهیمی، نسبت به عبادت‌های اسلامی، مانند هفده رکعت نماز روزانه، متفاوت بوده است.

جناب فاطمه بنت اسد3 فرمود: «هر روز برای عبادت به خانه کعبه می‌رفتم. نزدیک یک بت که میشدم، دلم به درد می‌آمد! آخ دلم! آخ دلم! دلم را می‌گرفتم و بیرون می‌آمدم. همین طور که از بتها دور میشدم، دلم خوب میشد. سر این مطلب حیران بودم. این در حالی بود که علی7 در رَحِم من بود. [9]

حضرت ابوطالب7 چهار پسر داشتند: طالب، عقیل، جعفر، علی7. به ترتیب هر کدام هم ده سال با دیگری فاصله داشت. جناب فاطمه بنت اسد3 فرمود: «یک روز با جعفر به خانه کعبه رفتم.» جعفر هم یک بچّه خردسالی است. تقریباً ده سال دارد. «جعفر رفت و به یکی از بت‌ها دست زد. از درون رَحِم من صدایی بلند شد: «آهای جعفر! آهای جعفر!» جعفر متزلزل شد. دید یک صدایی میآید. این صدا، نه از آسمان است و نه از زمین، نه از جنوب است و نه از شمال، نه از شرق است و نه از غرب. تکان خورد. من دستم را روی شکمم گذاشتم و گفتم: مادر به قربانت! هنوز به دنیا نیامدهای انقلاب راه میاندازی؟ وقتی به دنیا بیایی، چه کار خواهی کرد؟ این از وقتی در رَحِم من بود، با بتها یک دشمنی ذاتی داشت.» این را حضرت فاطمه بنت اسد3 به حضرت ابوطالب7 عرض کردند. [10]

یک دعایی است که جزء اسرار است. اساتید من به من گفته‌اند: نگو، ولی من می‌گویم، اما راضی نیستم از احدی که این دعا را جز برای فرج امام زمان7، برای چیز دیگری بخواند و اگر برای چیز دیگری بخواند و بخواهد، پیش خدا مسؤول است. این سرّی است که در اصفهان فاش می‌کنم؛ تاکنون هم نگفته‌ام. این دعای عجیبی است که از اسرار است. بزرگان، آن‌هایی که در این عوالم سرّ و حقیقت، اقیانوس بوده‌اند، سپرده‌اند که این دعا خوانده نشود، مگر برای امری که در عالَم از آن مهمتر نیست. و به نظر بنده، امری که در عالم مهمتر از آن نیست، ظهور امام زمان7 است. پس این دعا را جز برای ظهور آن امام نخوانید. دعا این است: «اللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُک بِروحِ علی‌بن اَبیطالِبِ الّذی لَمْ یشْرِک بِاللهِ طَرْفَةَ عَینٍ». خدا به روح علی7 قَسَمَت می‌دهم، آن روح مطهّری که یک طرفة العین و یک چشم به هم زدن در این عالم کون و فساد، از زمانی که قدم به رَحِم مادرش فاطمه بنت اسد7 گذاشت تا وقتی که از دنیا رحلت کرد، یک طرفة العین، شرک به خدا نیاورد. همیشه موحّد بود؛ صمد پرست بود. او علی7 است.

به گفتگوی امیرالمؤمنین7 با عمّار برگردم. حضرت فرمود: «امام مبین، من هستم که عدد این مورچه‌ها را می‌دانم. من هستم که عالِم به علم ما کان و ما یکون هستم.»

یک روز، حضرت خلیفه ثانیه، (علما حاضرند، خلیفه، تأنیث مجازی دارد. وصف آن را باید ثانیه آورد.) -رضی الله عنّا جمیعاً- به امیرالمؤمنین7 رسید، و به حضرت یک نصیحتی کرد. حالا وقتی است که دیگر، علی7 خانه‌نشین شده است و نهضتهای سیاسی ندارد و جنبش‌های اجتماعی ندارد و گوشه خانه‌اش نشسته است. کاری به کار کسی ندارد. همه با علی7، یولداش و برادر شده‌اند. ایشان کاری به کار آن‌ها ندارد؛ آن‌ها هم به او کاری ندارند. به امیرالمؤمنین7 رسید و گفت: «یا اباالحسن! تو آدم خوبی هستی. انصافاً همه چیزت خوب است، اخلاقت خوب است، فضائل نفسانی‌ات خوب است. امّا یک عیب مختصر داری! اگر این عیب مختصر هم در تو نبود، خیلی خوب بود.» حضرت فرمودند: «آن عیب چیست؟ بگو.»

دیشب عرض کردم. «الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ» [11] ، برادران ایمانی باید آیینه یکدیگر باشند. باید عیوب یکدیگر را با کمال مهربانی و دوستی و برادری و برابری به هم بنمایانند، نه با غلظت، و خشونت. باید عیوب یکدیگر را بنمایانند تا آن مؤمن، عیب خود را بر طرف کند و همگی کمال پیدا کنند.

حضرت فرمودند: «چیست؟ بگو.» گفت: «یا علی! عیب تو این است که هر چه از تو میپرسند، زود جواب میدهی! آدم نباید این طور باشد! آدم باید فکر کند، تأمّل کند؛ با تأمّل حرف بزند؛ با دقّت حرف بزند.»

از فرمایشات خود امیرالمؤمنین7 است: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ» [12] ؛ زبان آدم عاقل، پشت دل او است. آدم احمق، دلش پشت زبانش است. آدم احمق هر چه بر زبانش آمد میگوید؛ حساب ناکرده، بیرون میاندازد؛ گز ناکرده، میبُرد. ولی آدم عاقل این طور نیست. آدم عاقل، اوّل فکر میکند، دقّت میکند، تأمّل میکند که این حرفی که میخواهد بزند، آیا عیب و نقصی ندارد. خوب که تأمّل کرد، آن وقت سخن را بیرون میاندازد.

حضرت عمر الفاروق به حضرت امیرالمؤمنین7 نصیحت میکند: «عیب تو این است که تا از تو چیزی می‌پرسند، فوری جواب میدهی. خوب نیست! یک قدری فکر کن.» خیلی خوب. نصیحتی کرده است. حضرت فوری انگشتان دست خود را باز کردند و به او فرمودند: «این چند تا است؟» گفت: «پنج تاست.» فرمودند: «ببین! چرا زود جواب دادی؟ آدم عاقل باید فکر کند، دقّت کند، با دقّت جواب بدهد!» گفت: «یا علی! آمدی نسازی! این خیلی آسان است، این که چیزی نیست». حضرت فرمودند: «تمام حقایق عالَم و تمام مسائل و مشکلات عالَم در نظر من، مثل همین است در نظر تو. همین طور که این مطلب پیش تو واضح و نمایان و خیلی روشن و سطحی و ساده است و هر بچه‌ای تا نگاه کند، فوری میگوید: پنج تاست، هر مطلبی که از من سؤال شود، در نظر من پاسخش همین طوری است.» [13] و همین طور هم بود.

اکنون به این مثال دقّت کنید. یک وقت بنده پیش بچه‌های شش هفت ساله شروع میکنم به قارت و قورت کردن و لاف و گزاف گفتن که «من چنین هستم و من چنان هستم». به قول تهرانیها، قُپّی میروم! پیش چه کسی؟ پیش ده، بیست تا بچههای شش هفت ساله. خوب این‌ها چه میفهمند؟ همین که بچه‌ها دیدند «شیخٌ رَجُلٌ بزرگوار؛ عِجلٌ جَسدٌ لهُ خُوارٌ»، همین که دیدند این سخنران، قار قار و دار دار می‌کند، باورشان می‌شود که من، شخصیت مهمّی هستم. هر چه لاف و گزاف بروم و قُپّی بروم و از خود تعریف بکنم، این‌ها باور می‌کنند و میگویند: بله، آقا همین طور هستند!

یک وقتی پیش پنجاه تا مردمان چیز فهم قُپّی میروم و لاف و گزاف میزنم: «من چنین هستم و من چنان هستم؛ من دانا هستم»، در این جا تا یک سرمایهای نداشته باشم، نمیتوانم این لاف و گزاف‌ها را بزنم، به جهت این که بیخ ریش من را می‌گیرند و یک سئوالی میکنند، مثل آهو، پایم در گِل گیر

میکند و مفتضح میشوم! پس باید حداقل یک سرمایه علمی داشته باشم تا پیش پنجاه تا مردمان چیز فهم لاف و گزاف بزنم.

تازه این مردم چیزفهم، عوام هستند. یک وقت در حضور علمای اعلام که تشریف فرمای مجلس ما هستند و همه شب، ستارههای آسمان محفل ما هستند و من به عشق آن‌ها مطالب علمی را میگویم، علما، حجج، آیات الهیه، گویندگان محترم این شهر هستند، در مقابل این‌ها دیگر لاف و گزاف نمی‌توان گفت. چون اهل فن هستند، اهل علم هستند، اهل اطّلاع هستند. یک کلمه بر خلاف اصطلاح بگویم، ریشم را میگیرند! اِعراب یک کلمه از عبارتی را غلط بخوانم، طلبهها میگویند: این شیخ بیسواد است! فاعل را منصوب خوانده است، مفعول را مرفوع خوانده است، مضاف‌الیه را باید مجرور بخواند. اضافه به الف و لام است در این جا، درست نیست. از این چرت و پرتهای نحوی! اشکال میگیرند و آدم رسوا میشود. من باید به علوم ادبی، کلامی، فقهی، اصولی، معقولی و تاریخی عالِم باشم تا در مقابل علما بتوانم اظهار وجود کنم و بگویم من دانا هستم و می‌دانم. و الا ریش آدم را میگیرند و آدم را مفتضح میکنند.

امیرالمؤمنین7 در حضور بزرگان امّت و در حضور کسانی که از منبع علم پیغمبر9 سیراب شدهاند، مانند: سلمان، ابوذر، عمار، حذیفه، و ابن‌عباس که شاگرد خودش است و مشهور به «حِبر امّت» است، در مقابل این بزرگان، ادّعای علمی نمود. اصبغ‌بن نباته میگوید: روزی علی‌بن ابیطالب7 در میان مسجد فریاد زد: «أَیهَا النَّاسُ! سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی» [14] ، «قبل از این که من از دستتان بروم، بیایید و هر چه میخواهید از من بپرسید.» «هر چه» یعنی: از علوم طبیعی به هشت قِسمش، از علوم ریاضی به چهار رکن اولیه و پنجاه شعبه‌های فرعیهاش، از علوم الهی: الهی به معنی عام و الهی به معنای خاص، از حکمت عملی: تدبیر منزل، تهذیب الاخلاق، سیاسة المدن، از علوم آئینی و شرعی، احکام تورات، احکام انجیل، احکام قرآن و احکام زبور، و به طور کلی، یعنی از تمام علوم عالَم، از هر چه می‌خواهید و مشکل دارید، بیایید از من بپرسید تا به شما جواب دهم. پیش از این که از دنیا بروم، قدر من را بدانید و از اقیانوس علمی من بهرهبرداری کنید.

آقایان! این ادّعا در حضور آن بزرگانی که از سرچشمه علم پیغمبر9 سیراب شدهاند و تلألؤ انوار علم پیغمبر9 را دیدهاند، لاف و گزاف نیست. تا انسان یک سرمایه اساسی نسبت به علوم عالَم نداشته باشد، نمیتواند این ادّعا را بنماید.

دو نفر در اسلام این ادّعا را کردند و کسی نتوانست آن‌ها را مُفحَم و مغلوب و خجل کند. به جز این دو نفر، هر کس دیگر این ادّعا را کرد، ریشش گرفتار شد و مفتضح شد. آن دو نفر یکی امیرالمؤمنین7 و دیگری امام صادق7 هستند. امام صادق7 هم فریاد میزد: «سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی» [15] ، پیش از این که من از دستتان بروم، بیایید و هر مسأله‌ای که می‌خواهید، از من سؤال کنید.

اصبغ میگوید: حضرت امیرالمؤمنین7 فرمودند: «من عالِم به تمام حقایق از روی قرآن هستم.» [16] نکته این جاست: «از روی قرآن».

من میدانم کدام آیه، کجا آمده است؟ برای چه مطلبی آمده است؟ تنزیل آیه چیست؟ تأویل آیه کیست؟ من قرآن را به ظاهرش و باطنش میدانم، ناسخ قرآن را از منسوخش باز می‌شناسم، محکمش را از متشابهش تشخیص می‌هم، من اشارات قرآن را میدانم، من قصص و حکایات و ضرب امثال قرآن را میدانم، من تخوم و مُطّلع قرآن را میدانم. من همه چیز را از قرآن می‌دانم و از قرآن میگویم. قربان خاک پای قنبرت بروم، یا علی! من غلامت را غلامم، یا امیرالمؤمنین! من نمیتوانم ادعا کنم که نوکر و خاکسار علی7 هستم. به آن پایه و درجه نرسیدهام. من خاکسار خاک پای قنبر علی7 هستم. شیعه! مولای ما این است. فهمیدید؟

این حدیث در جلد نهم (چاپ 25 جلدی) «بحارالانوار» علامه مجلسی; است [17] . خدا به حقّ امیرالمؤمنین7، روح مطهّر این پسر و پدر را غریق انوار رحمتش بفرماید. خدایا به حقّ امیرالمؤمنین7، الساعة طبقات انوار را از مجلس ما به روح مطهّر علامه مجلسی و پدرش مرحمت بفرما. ایشان یک دایرةالمعارفی نوشته اسلام را سرفراز کرده است. چند تا بچّه نافهم که به علامه مجلسی طعنه می‌زنند، پیش من بیایند تا از نظر علمی، له و لوردشان کنم. این‌ها چه می‌فهمند مجلسی کیست؟ چه می‌فهمند مجلسی چه خدمتی کرده است؟ چه می‌فهمند اهمیت و عظمت کار ایشان را که یک دریا روایات را جمع کرده و مرتّب و منظّم کرده است. مادری نزاید مثل این بزرگوار که به اسلام خدمت کند. از چهار صد سال پیش به این طرف، هر خدمتگذاری که آمده و در باب حدیث خدمت کرده، همه ریزهخورهای خوان احسان و ته سفرهچینهای این بزرگوار هستند. باید این یک کلمه را هم بگویم؛ ایشان حقّ بر گردن شیعه و مسلمانان دارد. شما الآن کسی را پیدا نمیکنید در تمام علمایتان، از آیات نجف گرفته و آیات قم و آیات خراسان و آیات اصفهان و سایر آیاتی در شیعه که هستند، یک نفر را پیدا نمی‌کنید که تمام 25 جلد «بحارالأنوار» را با تعمّق

مطالعه کرده باشد. حتّی مطالعه آن مشکل است، چه برسد به این که بفهمد آن چه را که این بزرگوار در 25 جلدِ «بحارالأنوار» جمع کرده از ابواب توحید، از آن اوّل عقل و جهل گرفته تا آخر، باب قصاص، باب دیات، باب مواریث، باب صید و ذباحه، تا باب نماز که اوّلین فریضه اسلام است؛ احکام مستحبّه، احکام نفسیه، اخلاقیات مستقلّه عقلیه، حقایق عرفانیه. این بچّه‌های علقه مضغه چه میگویند؟

علامه مجلسی; یک خدمتی به شما عوام‌های عربی‌ندان هم کرده است. من ناچار هستم بگویم. این بزرگوار به عالم و عامی شیعه و مسلمان خدمت کرده است. کتاب «عین الحیاة» او فارسی است، به درد شماها میخورد. «حیاة القلوب» او فارسی است، به درد شماها میخورد.

علامه، این حدیث را به فارسی در «عین الحیاة» هم نقل کرده است. امیرالمؤمنین7 فرمود: «هر چه که شما سؤال کنید، من از قرآن به شما نشان میدهم.» عجیب، این است. فرمود: «هر چه را که از من سؤال کنید از قرآن نشان میدهم؛ حتّی برای غرق شدن و برای آتش نشانی، و برای حرق و غرق و هر چیزی که شما سؤال کنید، من از قرآن میگویم.» اصبغ‌بن نباته میگوید: وقتی علی‌بن ابیطالب7 این ادعا را کرد، چند نفر از جا بلند شدند. صحبت مادّیات و منافع مادّی که به میان آمد، چند تا از جا بلند شدند. یکی گفت: «یا اباالحسن! برای آتشسوزی از قرآن به من دستوری بده. آیا قرآن در این زمینه مطلبی دارد؟» فرمودند: «بله.» چیست؟ امیرالمؤمنین7 دو آیه خواندند که به حسب فکر من و شما علما و حجج اسلام، ابداً بین این آیه و آن هدف، هیچ تناسبی نیست؛ ولی او میفهمد. علم و رموز و فنون قرآن را، علی7 می‌داند. او میفهمد چه رمزی در این آیه قرآن است که برای این هدف خاصّ مفید است. آیه را برایتان خواهم خواند.

دیگری گفت: یا اباالحسن! یک مرکوبی دارم که چموش و سه‌گوش است. رکاب به من نمیدهد. چه کارش کنم؟ حضرت فرمودند: «وقتی جلویش رفتی، این آیه را به گوش او بخوان.» آیات را برایتان میخوانم. گفت: خیلی خوب.

اوّلی به خانه‌اش رفت. اتفاقاً فردا خانه همسایه، آتش‌سوزی شد. آن زمان هم مثل حالا، آتش‌نشانی مجهز نبوده که فوری به وسیله دستگاه، آتش را خاموش کند. داد و فریاد آن همسایه بلند شد: «آهای اهل محل! به دادم برسید. به فریادم برسید.» این هم همسایه اوست. اگر آتش خاموش نشود، ممکن است به خانه او هم سرایت کند. این شروع به خواندن آن دو آیه کرد. وقتی که آن دو آیه را خواند،

یک مرتبه دیدند آتش کم و کم‌تر شد تا این که خاموش شد. هم خانه این آدم از خطر آتش مصون شد و هم آتش خانه همسایه خاموش شد.

نفر دوم هم پیش حیوانش آمد. نوعاً قاطرها چموش و سه‌گوش هستند. نه از جنس خر هستند که بشود بر آن‌ها سوار شد، نه از جنس اسب هستند که فراست و نجابت داشته باشند، یک قدری هوش داشته باشند. این طوری که شد، آمد آیه را به گوشش خواند. آن حیوان چنان رام شد! مثل یک موش آرام شد. افسار به دهنش زد، روی آن پالآن و زین گذاشت و سوار شد. بعد هر دو آمدند از امیرالمؤمنین7 تشکر کردند.

فرد دیگری آمد. گفت: «یا علی! در این مسیری که من به قبیله‌ام میروم، در بیابان، شیر فراوان است و شیرهایش ژیان هستند درنده و بیحیا هستند. تا کسی را شکار نکنند، از سر راه کنار نمیروند. چه کار کنم؟» حضرت فرمودند: «وقتی چشمت به شیر افتاد، این آیه را بخوان.» آیه را گرفت و رفت. اتفاقاً در مسیرش، دو سه تا شیر به عنوان حمله به او جلو آمدند. او شروع به خواندن آن آیه کرد؛ چنان با کمال ملایمت جنگ را به صلح تبدیل کردند و فرار را بر قرار اختیار کردند و رو به عقب برگشتند. مثل این بود که زبان او را می‌فهمند. وقتی برگشت، آمد و از امیرالمؤمنین7 تشکر کرد.

شخصی دیگر آمد و گفت: «یا علی! شکم من، آب زرد و صفرای فراوان دارد و مرا ناراحت کرده است.» یک دیس را با چهار لقمه کله گرگی نمیتوانم بخورم! البته این را بنده می‌گویم! یک قدری بیشتر بخورم دلم به درد می‌آید. یک فکری کنید! حضرت فرمودند: «آیة الکرسی را روی شکمت بنویس. و بعد با آبی پاک بشوی و آن آب را بخور.» رفت و این کار را کرد و آب را خورد. زردآب و صفرای شکمش، برطرف شد و به حال آمد. او هم آمد و از امیرالمؤمنین7 تشکر کرد. حدود ده نفر آمدند و سؤالات مطرح کردند و علی7، همه را از قرآن جواب داد. [18]

چند تا از آن آیات را برای شما میخوانم. آن اوّلی که آمد برای غرق و حرق سؤال کرد، حضرت فرمودند این دو آیه را بخوان: (إِنَ وَلِيِی اللهُ الَّذِی نَزَّلَ الْكتابَ وَ هُوَ يتَوَلَّی الصَّالِحِينَ) [19] (وَ ما قَدَرُوا اللهَ حقّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَميعاً قَبْضَتُهُ يوْمَ الْقِيامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِياتٌ بِيمينِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا يشْرِكونَ) [20]

این گونه آیات، یک نکته‌ای دارد. من اشخاصی خاص را دیده‌ام. لاف و گزاف نمیگویم. این را بدانید. اشخاصی را دیده‌ام یک چیزهایی از این ردیف بلد بودند. از ناحیه آن‌ها، کم و بیش، گوشه و

کنار مطلب را پی بردهام. الآن کسی نگوید: خوب! الآن من این آیه را میخوانم دیگر کشور ایران به آتش نشانی احتیاج ندارد. بله دیگر! چه احتیاجی دارد؟ خود این یک بودجه مفصّلی برای آتش نشانی مصرف بشود. خود این آیه را بلد باشیم؛ هر جا آتش گرفت، بخوانیم.» نه عزیز من! این طور نیست! یک فوتی دارد! آن فوت را امیرالمؤمنین7 به آن شخص فرمودهاند و آن در روایات نیست. چرا؟ چون اگر باشد، نظام به هم میخورد. نظم اجتماع به هم میخورد. این را ملتفت باشید!

امام صادق7 آیاتی را به کسی دستور دادهاند و فرمودند: «اگر این‌ها خوانده شود، انسان از نظر اشخاص، مخفی و پنهان می‌شود.» گاهی ما در باب غیبت امام زمان ارواحنالهالفدا، به این که ممکن است حضرت بیایند و مردم او را نبینند، از این راه هم استدلال میکنیم. سه آیه معین است که ابن فهد حلّی هم آن را در کتابش نوشته است. فردی گرفتار شد. او را به محبس بردند. مدّتی به زندان افتاد و در سختی و زحمت بود. به فکر افتاد چه کار کنم؟ یادش آمد که این سه آیه‌ای که حضرت صادق7 فرمودند را بخوانم. بعد از این که خواند، با خود گفت: حالا امتحان کنم، ببینم چه می‌شود. از جا بلند شد، از اتاقش به فضای زندان آمد تا ببیند زندانبان‌ها متوجّه او میشوند؟ اگر متوجّه شدند، یک عذری بیاورد. مثلاً بگوید می‌خواهم قضای حاجت کنم! دید زندانبان‌ها متوجّه او نیستند. به نزدیکی در زندان آمد. دقت کرد که آیا زندانبان‌ها ملتفت هستند یا نه، که اگر سؤال کردند این‌جا چه می‌کنی، یک عذر و بهانه‌ای بیاورد. دید زندانبان‌ها به هیچ وجه متوجّه او نیستند و بالاخره از زندان بیرون آمد. چشمان زندانبان‌ها باز بود ولی او را نمیدیدند. این آیات را به یک نفر ایرانی گفتم. او در حالی بر یک کشتی سوار بود و می‌رفت که شش تا کشتی جلویش بودند. کشتیهای جلو را دزدهای دریائی زدند. او شروع به خواندن این آیات کرد. این کشتی این‌ها آمد از جلوی دزدها رد شد ولی دزدها، این کشتی را ندیدند.

نکته مهم آن است که این آیات، یک رمز و راز و به اصطلاح، یک فوتی دارد. چون بعضی آیات را من دیدم که ازش استفادههایی میکنند اما خود بنده که می‌خواندم، این بهره‌ها را نمیبردم. بعد به شخص بزرگی گفتم. فوت یک آیه را به من گفت که چیست، کدام کلمه است و چه کار باید کرد. بنده بعد از آن، به آن فوت که عمل کردم، آن نتیجه را گرفتم. غرض آن که در این آیات هم یک رمزهایی است و الا این آیات را ابن فهد حلی نوشته است. حالا تو برو بخوان و بگو: کسی که مرا نمیبیند، بروم صندوق بانک ملی را بزنم. خودش دو میلیون تومان پول است! برای هفت پُشتم بس است! نه، این خبرها هم نیست. اگر این چنین می‌بود که به همین سادگی، هر کسی این آیات را بخواند، اثر آن را بگیرد، نظم این عالم به هم میخورد.

این آیه، به حسب فکر شماها هیچ تناسبی ندارد، ولی مسلّماً رمزی دارد. ممکن است یک گوشه رمزش را هم بنده بدانم. ممکن است، نه این که می‌دانم! آن کسی که امام، مطلب را به او می‌فرمایند، آن رمزش را هم به او میگویند و او هم عمل میکند و فوری از این آیه، نتیجه میگیرد.

برگردیم به سؤالات مردم و پاسخ‌های امیرالمؤمنین7 از قرآن. گفتم که آیه مبارکه (إِنَ وَلِیی اللهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکتابَ وَ هُوَ یتَوَلَّی الصَّالِحِینَ)، آیه‌ای بود که راجع به مسأله حرق و غرق بود. فردی راجع به مرکوب خود گفت: «إِنَّ دَابَّتِی اسْتَصْعَبَتْ عَلَی». این بیپیر، چهارپای سواری من، چموشی و سه‌گوشی می‌کند. دُم به دست نمیدهد، رکاب نمیدهد. چه کارش کنم؟ حضرت فرمودند: برو این آیه را بخوان: (وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كرْهاً وَ إِلَیهِ یرْجَعُونَ) [21] پیچ و مهره این آیه چیست که این اثر را دارد؟ این را علی7 میداند و آن کسی که به او تعلیم کردهاند.

ممکن است که در این دورهها هم کسانی باشند که رموز بعضی آیا ت را بدانند. چون من دیدهام! دیدم بزرگی را که دستور آیهای دیگر را به کسی داد که در مشهد ما، قاطرش چموشی و سه‌گوشی و پدرسوختگی می‌کرد! یکی از اساتید من، آن آیه دیگر را دستور داد. او هم رفت و خواند. بعد آمد و اظهار تشکر کرد. گفت: حالا رام شده، سوارش می‌شوم! استاد من رمز آن آیه را میدانست و به صاحب قاطر گفت.

در همان گفت و گوی امیرالمؤمنین7 با مردم، شخصی گفت: اطراف خانه من، درندگان زیادی هستند. به خانه من می‌آیند و تا شکار نکنند، دست از سر ما بر نمی‌دارند. حضرت امیرالمؤمنین7 فرمودند: چون با شیر روبرو شدی، این آیه را بخوان: (لَقَدْ جاءَكمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكمْ عَزِیزٌ عَلَیهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیكمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِی اللهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیهِ تَوَكلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ) [22] . به حسب ظاهر، این آیه با آن درخواست هیچ تناسبی ندارد! این آیه، راجع به پیغمبر9 و رأفت پیغمبر9 و عشق پیغمبر9 به اسلام و عرب و عجم است.

در آن مجلس، هشت نه نفر، هر یک از امیرالمؤمنین علی7، برای یکی از حوائج مادی خودشان، یک پرسشی کردند. حضرت از قرآن پاسخی عطا کردند که آن‌ها رفتند و بر اساس پاسخ علی‌بن ابی‌طالب7 بهرهبرداری کردند. [23]

حالا، این علی7 ما را بیا بگذار پهلوی عُمَر آن‌ها! التفات کردید؟ این علی7 ما را بیا بگذار پهلوی معاویه! این علی7 ما را بیاور بگذار پهلوی آن‌های دیگری که قد علم کردند و خود را در محراب و منبر پیغمبر9 معرفی کردند. اصلاً قابل مقایسه هستند؟ همین که من الآن به شما گفتم، آن‌ها بلد

نبودند. با آن که این، نمی از یمِ علمِ علی7 نیست؛ با این که این قطره‌ای از بحار و دانه‌ای از خروارها معلوماتِ علی‌بن ابی‌طالب7 ما نیست.

این را هم گفتم: یک نکته را بدانید؛ این قرآن عجیب است. خدا شاهد است خود بنده، بعضی چیزها بلد هستم که اصلاً حرام است بگویم. چون اگر بنا باشد همه اسرار فاش شود، نظم عالم به هم میخورد. کاسبیها و زندگیها به هم میخورد. مثل همان مثالی که در مورد پول برداشتن از بانک به شما گفتم.

حضرت امیرالمؤمنین7 به آن شخص فرمودند: «قرآن می‌فرماید: (وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَینَک وَ بَینَ الَّذینَ لا یؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً) [24] آن، کدام قرآن است که چون خوانده شود، دشمن تو را نمیبیند و پرده‌ای بین تو و بین او پیدا میشود؟» پرده‌ای که خود آن پرده هم مستور است. آقایان عُلما! «مستوراً» به معنای «ساتراً» نیست. بعضی از مفسرین اشتباه کرده‌اند. «مستوراً» به معنای خود «مستوراً» است. خود آن پرده هم مستور است؛ پرده غیبی است، پرده جسمانی نیست. حضرت امیرالمؤمنین7 فرمودند: «آن قرآن، کدام است؟» گفت: نمیدانم. حضرت فرمودند: «الآن من میگویم.» و بعد این سه آیه را خواندند. خوب، اگر بنا باشد که هر کسی، این سه آیه را خواند، فوری از دیدگان پنهان بشود، دیگر دزدیها رواج پیدا میکند. دزدها این آیات را می‌خوانند، بعد می‌آیند خانه تو را می‌زنند؛ تو هم بیدار هستی، چشم‌هایت باز است، ولی نمی‌بینی. دزدها میروند بانک را میزنند. هر شخصی میرود دشمن خود را میکشد و چون او را نمیبینند، چه کسی میفهمد؟ در نتیجه نظم جامعه به هم میخورد. لذا رموز و کلیدها و اسرار آن را برای همه بیان نکرده‌اند.

حضرت فرمودند: «قرآن عبارات و اشارات دارد. عبارات مال عوام است؛ اشارات، مال خواص است.» این قرآن است و عالم به علم قرآن هم، علی‌بن ابیطالب7 است.

جان من قربان قنبرت! قربان خاک پای قنبرت بروم، یا علی! (وَ كلَ شَیءٍ أَحْصَیناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ) [25] . این علمش بود، قدرت او را هم خواهم گفت. این علمش بود، عبادت او را هم خواهم گفت، ان شاء الله. این علمش بود، بندگی او را هم خواهم گفت، ان شاء الله. در ظرف این سه چهار منبر، فردا شب، پس فردا شب، تا شب بیست و سوم و روز بیست و یکم ماه رمضان در همین جا بعد از ظهر، ان شاء الله این جهات علی‌بن ابیطالب7 را به عرضتان میرسانم.

قبل از دعا نکته‌ای بگویم. در همین قرآن، اسم اعظمِ خدا هست و از سنخِ لفظ است. چرت و پرتهای عرفا را دور بیندازید که می‌گویند: «اسم اعظم، وجود ولی است. ولی هم، خودِ آقا و مرشد

است.» التفات فرمودید؟ این‌ها را دور بریزید! آقایان علما! اسم اعظم از مقوله الفاظ و حروف است. روایات کتاب «کافی» در باب اسماء را بخوانید تا بفهمید چه خبر است. اسم اعظم، هفتاد و دو حرف است. در ترکیب و اِعراب این‌ها، اختلافاتی هست که ما نمیدانیم. اگر کسی در ترکیبِ حروف از حیث تقدیم و تأخیر و در اِعرابِ حروف، آن طوری که در واقع است، آن‌ها را به دست بیاورد، دارای اسم اعظم است. البتّه اسم اعظم هم درجات دارد.

خدایا! به قرآن مبین و به اسم اعظمت در همین قرآن، قسم میدهیم ما را از ولایت علی‌بن ابیطالب7 و ارادت قلبی به ساحت ولایت آن حضرت و یازده فرزندش: دور و مهجور نفرما. تا پایان عمر، ما و اولاد ما و اعقاب ما را با وِلای علی7 زنده بدار. با وِلای علی7 بمیران. با علی7 محشور گردان.

یک نفر، کاغذی نوشته و از من سؤال کرده بود: آیا علی7 از موسی7 و عیسی7 بهتر است یا نه؟ این چند شب بیا و جوابش را بشنو. برای جواب این سؤال، بیا و مطالب این دو سه شب را گوش بده تا بفهمی علی7 کیست!

نقطه امّ الکتاب و شرح قرآن مبین پیشواي انبیا و رهنماي مرسلین خاتمِ انگشتِ جان را نامِ او نقشِ نگین

نکته حُسن المَآب و شاه دنیا، ماهِ دین خاك پایش تاجِ عزّت بر سَرِ روح الامین سرور و سالار دین بحرالسّخا حبل‌المتین

مطلبی برایتان بگویم. درویش‌ها و افراد اهل دل، گوشه و کنار هستند، گوش بدهند. در هفتاد و چند سال قبل در همین اصفهان شما، در یک حلقه ذکری که فقرا نشسته بودند و ذکر «یا علی» هم میگفتند، ناگهان، آن چراغ روغنی‌شان خاموش شد. این که می‌گویم، این از بخار معده نیست. به دو واسطه سند دارم از آن‌هایی که خودشان اهل این کارها بودند. نشسته بودند، ذکر «یا علی» هم میگرفتند. روغن چراغ‌های روغنی که تمام می‌شود، چراغ خاموش می‌شود. یکی از آن‌ها میگوید: «یا علی» و پُف میکند، روشن میشود. تا آخر جلسه، چراغ روشن است. آخر جلسه، آن بزرگ مجلس بلند می‌شود و به دهان این میزند و می‌گوید: «فلان فلان شده! اسم مولا علی7 را خوار کردی! برای یک چیزی که دو مثقال روغن آن کار را میکند، اسم علی7 را نباید به کار می‌بردی. اسم علی7 را به جای دو مثقال روغن مصرف کردی! اسم علی7 را بگو، زمین را زیر و رو کن!» با گفتن «یا علی»، چراغ را روشن میکردند. التفات فرمودید؟

خاتمِ انگشتِ جان را نامِ او نقشِ نگین

سرور و سالار دین بحرالسّخا حبل‌المتین

کاشف الاسرار، قطب الدین، امیرالمؤمنین

به راستی، حضرت امیرالمؤمنین7 قطب دین است، محور دین است. اگر علی7 نمیبود، قرآن نمیماند؛ اگر علی7 نمیبود، اسلام نمیماند؛ اگر علی7 نمیبود، بنیامیه ریشه قرآن و اسلام را سوزانده بودند.

أولئك آبائي فَجِئْني بِمِثْلِهِمْ

إذا جَمَعَتْنا يا جرير المجامع [26]

مولای ما این است. پیشوای ما این است. اگر یک کسی دارید که به قدر ناخنی مثل او باشد، نشان بدهید، تا ما جان قربانش کنیم. مثل خاک پای قنبر او را هم نمیتوانید نشان بدهید.

سنایی میگوید:

رو، مدینه علم را درجوي و پس در وي خَرام آن که او را بر عليّ مرتضي خواني امير

خوب نَبْود خویش را چون حلقه بردر داشتن کافرم، گر میتواند کفش قنبر داشتن

حضرت امیرالمؤمنین7 در این ماه مبارک رمضان، شبها افطاری میرفت. یک شب خانه امام حسن7 میرفت، یک شب خانه امام حسین7 میرفت، یک شب خانه دخترش، ام کلثوم3 میرفت، یک شب خانه زینب3 میرفت. صله رحم میکرد. افطاری به خانه دخترها و پسرها و خویشانش میرفت. امشب هم به خانه امّکلثوم3 مهمان است!

از شما آقایان، علما و غیر علما، مرد و زن، یک خواهش دارم. امشب وقتی گریه‌تان گرفت، اشکتان ریخت و دلتان سوخت، از خدا بخواهید که خدا، راه نجف را باز کند. مدّتی هست علی‌بن ابیطالب7 و امام حسین7 و ائمه عراق: غریب هستند، غریب! حرم آن‌ها را شیعیان ایران معمور و آبادان میداشتند. مدّتی است شیعیان ایران از این سعادت محروم شده‌اند. خدایا! به حقّ امیرالمؤمنین7، راه عتبات عالیات را به روی شیعیان جهان باز فرما. هر وقت اشکتان آمد، از خدا بخواهید که خدا راه کربلا را باز کند تا به زیارت امیرالمؤمنین7 و ائمه طاهرین: بروید.

امشب به خانه امکلثوم3 مهمان است. امّکلثوم3، از عصر زحمت میکشد. «امشب، بابایم به خانه من می‌آید.» نان تازه برای بابا تهیه کند، شیر برای افطار پدر تهیه کند، سفره را منظّم و مرتّب

کند. اوّل مغرب شد. امیرالمؤمنین7 نماز مغرب را خواند. به خانه دخترش امّکلثوم3 آمد. دختر، سفره را چیده است. نان گذاشته، کاسه شیر نهاده، مقداری هم نمک به عنوان طعام گذاشته است. همین که آمد و نگاه کرد، فرمود: «بابا! دختری ندیدم که با پدرش چنین رفتار کند!» عرض کرد: «بابا! دختر، قربان خاک پایت شود! مگر چه کردهام؟» فرمود: «بابا جان! کدام وقت دیدهای سر سفره پدرت دو خورش باشد؟» آه! آه! زندگی علی! «بابا! بر سر این سفره، دو خورش نهادهای: نمک و شیر. بابا! یکی از این دو را بردار.» علی7، چند لقمه افطار کرد. از سر افطار بلند شد. امکلثوم3 عرض کرد: «بابا! چرا غذا نمیخوری؟ دختر قربانت برود، بابا!» امیرالمؤمنین7 فرمود: «میخواهم خدا را ملاقات کنم، در حالی که شکمم پر نباشد.» این افطارش بود.

آیا امشب، امیرالمؤمنین7 خوابید؟ نه! شروع کرد به نماز خواندن. گاهی نماز میخواند، گاهی دعا میخواند، گاهی هم از حجره، بیرون زیر آسمان میآید نگاه میکند. «هی والله هذه، هی هذه اللیلة» به ستارهها نگاه میکند. «امشب همان شب است! امشب همان شب است!» دختر پریشان است: «بابا! چه میگویید؟ بابا! امشب، چه شبی است؟» شب عاشقان بیدل است! شب قدر علی7 است! شب لقاء علی7 است. امیرالمؤمنین7 فرمود: «بابا! دو سه روز قبل خوابم برد. جدّت پیغمبر9 را در خواب دیدم. گفتم: یا رسول الله! امّت شما بر من خیلی ستم کردند. بعد از تو، با من دشمنیها کردند، کج رویها کردند. فرمود: «لا عَلَیک» [27] . یا علی! بر تو باکی نیست. از خدا بخواه! گفتم: خدا من را از اینها بگیرد؛ خدا اینها را از من بگیرد. بهتر از اینها به من بدهد؛ بدتر از من به اینها بدهد. پیغمبر9 فرمود: یا علی! به زودی نزد ما خواهی آمد. دیگر زندگی من نزدیک به پایان است.» حال امشب علی7، این طور بود.

دَم سحر شد، خواب اندکی بر چشم امیرالمؤمنین7 غلبه کرد. امیرالمؤمنین7، پیغمبر9 را در خواب دید و به ایشان شکایت کرد. پیغمبر9 فرمود: «یا علی! در حقّ آنها دعا کن. نفرین کن!» امیرالمؤمنین7 دعا کرد: «خدا! من را از اینها بستان.» یعنی: خدا! عُمْرِ علی7 را به پایان برسان!

بر حضرت، شب عجیبی گذشت. این جا حالا میدانم بحثهایی در دل جوانها میآید که آیا میدانست کشته میشود یا نمیدانست؟ این حرفها الآن بحثش جا ندارد. شاید اگر یک شب در اطراف علم امام7 صحبت کنم، این موارد همهاش حل و آسان میشود. فقط یک کلمه برای اهل علم میگویم. پیغمبر9 و علی7 و یازده امام دیگر:، دو مقام دارند. دو مقامی که تو در تو است. یک مقام ولایت و امامت و احاطه کلیه که در آن مقام و مرتبه، عالم به همه چیز هستند و یک مقام، مقام

ظاهری بشری و علم عادی آن‌ها است که به حسب این مقامشان نمی‌دانند، ولی به حسب آن مقام می‌دانند. مأموریت آن‌ها، بر طبق مقام بشریت است، نه بر طبق مقام ولایت و معنویت کلیه. این جوابِ اجمالی‌اش بود، ان شاء الله تفصیلش را یک شب در بحث امامت بیان خواهم نمود.

نزدیک‌های سحر شد. امیرالمؤمنین7 شب‌ها به مسجد می‌آمد. بالای مأذنه اذان می‌گفت. بعد می‌آمد نماز می‌خواند. به رویه هر شب، صدا که بلند شد، امیرالمؤمنین7 حرکت کرد تا به مسجد برود.

بعضی از ارباب مقاتل نوشته‌اند امیرالمؤمنین7 آن‌جا خبرهای بدی می‌داد. می‌گفت: «ریشم از خون سرم خضاب می‌شود! شبی است که پیغمبر9 وعده کرده است و تخلّف ندارد.» این حرف‌ها، یک قدری دل امّ‌کلثوم را منقلب کرد. بعضی نوشته‌اند امّ‌کلثوم جلو آمد. صدا زد: «بابا! امشب مسجد نرو! بابا! پیغام بفرست تا به جای شما، ابن هبیره به مسجد برود.» حضرت فرمود: «چاره نیست. از قضا و قدر خدا، مفرّی نیست.» از جا بلند شد. وضو گرفت. در خانه امّ‌کلثوم، چند تا مرغابی بود.

زن‌ها! می‌شنوید؟ شما هم بلند بنالید. مردها اشک بریزند، زن‌ها ناله بزنند.

همین که علی7 درون خانه آمد، این مرغابی‌ها دور علی7 را گرفتند. این حیوان‌ها، صداهایشان را بلند کردند. یک عبارتی فرمود که دل امّ‌کلثوم تکان خورد. صدا زد: «صَوَائِحُ تَتْبَعُهَا نَوَائِحُ» یعنی: «این مرغ‌ها دارند صیحه می‌زنند امّا به زودی از همین خانه، صدای نوحه بلند می‌شود. به زودی بچه‌های من در عزای من می‌نالند.» واویلا!

امیرالمؤمنین7 یک قدری سفارش کرد: «این حیوان‌ها را حبس کرده‌اید. آب و دانه به آن‌ها بدهید.» به در خانه آمد. خواست برود؛ حلقه در، کمربند علی7 را گرفت. کمربند از کمر علی7 باز شد و به روی زمین افتاد. خم شد، کمربندش را برداشت و به کمر بست. یک کلمه گفت: «اُشْدُدْ حَیازِیمَک لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لاقِیکا» [28] یعنی: علی! کمرت را برای مرگ، محکم ببند. زیرا به زودی مرگ به ملاقات تو خواهد آمد. آه!

کمر را محکم بست. این پیش‌آمدها و آن حرف‌های امیرالمؤمنین7، دل امّ‌کلثوم را مضطرب کرده است. می‌خواهد جلوی بابا را بگیرد که به مسجد نرود، امّا علی7 گوش نمی‌هد. امیرالمؤمنین7 روانه شد. دختر در حال اضطراب و انقلاب است.

پسران امیرالمؤمنین! دختران امیرالمؤمنین! شما هم در حال اضطراب هستید. در این کلمه باید ناله شما هم بلند شود.

امّكلثوم گوش به آواز و مضطرب است: «یا ربّ! بر سر پدرم چه می‌آید؟ بابایم خبرهای بدی می‌داد!»

مردم! بلند بنالید. در همین حال بود که یک وقت شنید صدایی بلند شد: «اَلا قَدْ قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ7!» [29] ای مردم! آگاه باشید! علی7 را کشتند. واویلا!

امّكلثوم به در خانه حسنین8 آمد: «نور دیدگان من! از سر شب، بابا خبر بد می‌داد. حالا، چنین صدایی به گوشم رسید.» حسنین8 به طرف مسجد دویدند. همین که آمدند، دیدند بابا میان محراب افتاده است! خون بر محاسنش جاری است. دست می‌بَرَد خاک‌ها را بر می‌دارد و بالای فرق سر می‌ریزد! (مِنْها خَلَقْناکمْ وَ فِیها نُعِیدُکمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکمْ تارَةً أُخْری) [30] .

ناله‌های شما بلند شود!

دو پسر، دور بابا را گرفتند. این سر پدر را به بغل گرفتند! اشک‌های حسنین8 جاری است!

شب احیای اوّل است. هفت هشت ده نفر حاجتمند که حاجتشان هم شرعی است و به شدّت هم مبتلا هستند، از شما مؤمنین درخواست کرده‌اند که متوسّل شوید و به شفاعت علی‌بن ابی‌طالب7، از خداوند، قضای حوائج شرعی آنان را بخواهید. این‌ها، برادران و خواهران ایمانی شما هستند. حقّ برادری ایمانی بر گردن شما دارند. شما برای احقاق حقّ آن‌ها، با همین چشم‌های اشک‌آلودی که دارید، دعا کنید.

من مصیبت را کمتر خواندم برای این که این توسّل را بجوییم و وقت شما هم خیلی نگذرد. چهارده نوبت آیه مبارکه (أَمَّن یجِیبُ) [31] را به منظور روا شدن حاجات شرعی برادران و خواهران دینی‌تان بخوانید. مکرّر گفته‌ام: من هم حاجت شرعی دارم. حاجت شرعی من، ظهور امام زمان7 است. البتّه این حوائج را در نظر بگیرید. امیدوارم خداوند به حقّ امیرالمؤمنین7 حوائج مشروعه همه شماها، از زن و مرد را برآورد.

تا آن جایی که ممکن است، با حال بخوانید. یعنی بنایتان بر این باشد که اشکتان بیاید، دلتان به جانب خدا باشد و در خواندن این آیه مبارکه معنویتی باشد. بلند بخوانید:

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

(أَمَّن یجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیکشِفُ السُّوءَ، أَمَّن یجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیکشِفُ السُّوءَ)

ممکن است امشب، شب قدر باشد و دعاها مستجاب شود. با حال ناله و ندبه و استغاثه به درگاه خدا، بلند بگویید: «باسمک العظیم العظم، الاعزّ الاجلّ الکرم، بموالینا المعصومین و ساداتنا الاطهرین و بمولانا و سیدنا الحجّة المنتظَر و امامنا الثانی عشر، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله ...»

خدایا به روح امیرالمؤمنین7، به آن روحی که آنی به تو شرک نیاورده است و بنده خاصّ و خالص توست، قَسَمَت می‌دهیم همین ساعت امر فرج و ظهور فرزندش حضرت بقیةالله7 را مقرّر بفرما. ما را به زودی به دیدار و به نصرت این بزرگوار سعادتمند بفرما. دل ما و دل اولاد ما را از نور معرفت خودت و ولایت ولیت امام عصر7، مملو و متجلّی فرما. قلب مطهّر امام زمان7 را از ما راضی بدار. خدایا به احترام امام زمان7، گناهان گذشته ما را بیامرز. توفیق بندگی خالص و توفیق اجتناب از معاصی تا پایان عمر به همه ما مرحمت بفرما. ما را در ظلّ لوا و ولای امام زمان7، از هر خطا و اشتباه و از هر خطر و صدمه‌ای حفظ بفرما. مسلمانان جهان را در سایه ولای امام زمان7 مصون و از هر خطر مأمون و از هر خطا محفوظ و از هر بلا و فتنه‌ای نگهداری بفرما. به حقّ امیرالمؤمنین7، برادران مسلمان ما که در جبهه جنگ با کفر هستند، همه‌شان را مظفّر و غالب و منصور بدار. شرّ کفار و ضرّ اشرار را از اسلام و مسلمین و بالاخص از شیعیان دور گردان. پنج ملّت اسلام بالاخص ملّت شیعه را از همه خطرات حفظ بفرما. همه را در امن و امان، همه را در عزّ و رفاه، همه را در خیر و خوشی، نگهداری بفرما. به حقّ محمّد9 و آلش، سلسله جلیله روحانیین، آنان که به دین خدمت کردند و مرده‌اند، بزرگان حجج و آیات و خطبا و گویندگان دینی همه‌شان را با ائمه: محشور فرما. موجودین در پناه امام زمان7 از هر بلا و آشوب و فتنه‌ای حفظ فرما. ما را قدردان نعمت روحانیت بدار. به آبروی امام زمان7، مشکلات مادّی و معنوی، مشکلات فردی و اجتماعی ما را خودت بر طرف بفرما. گرفتاری‌های ما را برطرف فرما. گرفتاران بی‌گناه ما را خلاص فرما. بیماران ما را شفای خیر عطا فرما. بیماری نادانی را از ما دور گردان. خیرات و برکات آسمانی و زمینی‌ات را شامل حال همه مسلمانان، خاصّه شیعیان بفرما. شیعیان را در پناه امام زمان7، معزّزتر از آن چه هستند، مأمون‌تر از آن چه هستند، نگهداری بفرما. هر که در این مسجد یک «یا الله» گفته و مرده است، او را بیامرز. از مجالس ما، ثواب‌های شایان به ارواح آنان برسان. مرحوم حجةالاسلام و المسلمین شفتی که مایه آبروی شیعه است، بر علوّ درجاتش بیفزا. اعقاب او را مشتعل به شعله‌های روحانیت بدار. غیر از آن چه گفتم، هر حاجت شرعی دیگری که آقایان موجودین و بانوان محترمات دارند، برآور. خیر دنیا و آخرت

به کسانی که دین را آیین را مذهب را ترویج می‌کنند، در هر لباسی که هستند و با هر بیانی که می‌توانند، خیر دنیا و آخرت به آنان عطا بفرما. عواقب امور را به خیر بگردان. بالنبی9 و آله: ...

[1] . یس: 12

[2] . الكافي، ج1، ص337 / بحارالأنوار، ج52، ص146 و 147

[3] . معاني الأخبار، ص95؛ «عَنْ أَبِي‌جَعْفَرٍ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ7 عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ7 قَالَ: لَمَّا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللهِ9: (وَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ) قَامَ أَبُوبَكْرٍ وَ عُمَرُ مِنْ مَجْلِسِهِمَا فَقَالا: يَا رَسُولَ اللهِ! هُوَ التَّوْرَاةُ؟ قَالَ: لَا. قَالا: فَهُوَ الْإِنْجِيلُ؟ قَالَ: لَا. قَالا: فَهُوَ الْقُرْآنُ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَأَقْبَلَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ7 فَقَالَ رَسُولُ اللهِ9: هُوَ هَذَا إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْ‌ءٍ.»

[4] . یس: 12

[5] . بحارالأنوار، ج40، ص176؛ در متن روایت، از صفین نامي آورده نشده است. با توجه به شهادت جناب عمّار یاسر در جنگ صفین، این واقعه مربوط به جنگي غیر از صفین بوده است.

[6] . بحارالأنوار، ج25، ص39 حدیث 8 و ص40 حدیث 9 و ص41 حدیث 12

[7] . انعام: 9

[8] . حج: 78

[9] . بحارالأنوار، ج42، ص18؛ «أَنَّ أَبَاطَالِبٍ قَالَ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ -وَ كَانَ عَلِيٌّ7 صَبِيّاً-: رَأَيْتُهُ يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ فَخِفْتُ أَنْ يَعْلَمَ كِبَارُ قُرَيْشٍ. فَقَالَتْ: يَا عَجَباً أُخْبِرُكَ بِأَعْجَبَ مِنْ هَذَا إِنِّي اجْتَزْتُ بِالْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَتْ أَصْنَامُهُمْ فِيهِ مَنْصُوبَةً وَ عَلِيٌّ فِي بَطْنِي فَوَضَعَ رِجْلَيْهِ فِي جَوْفِي شَدِيداً لَا يَتْرُكُنِي أَنْ أَقْرُبَ مِنْ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الَّذِي فِيهِ وَ إِنَّمَا كُنْتُ أَطُوفُ بِالْبَيْتِ لِعِبَادَةِ اللهِ لَا لِلْأَصْنَام.»

[10] . بحارالأنوار، ج35، ص17؛ «...وَ لَمَّا حَمَلَتْ بِعَلِيٍّ7 ازْدَادَ حُسْنُهَا فَكَانَ يَتَكَلَّمُ فِي بَطْنِهَا فَكَانَتْ فِي الْكَعْبَةِ فَتَكَلَّمَ عَلِيٌّ7 مَعَ جَعْفَرٍ فَغُشِيَ عَلَيْهِ فَالْتَفَّتِ الْأَصْنَامُ خَرَّتْ عَلَى وُجُوهِهَا فَمَسَحَتْ عَلَى بَطْنِهَا وَ قَالَتْ: يَا قُرَّةَ الْعَيْنِ سَجَدَتْكَ الْأَصْنَامُ دَاخِلًا فَكَيْفَ شَأْنُكَ خَارِجاً وَ ذَكَرَتْ لِأَبِي طَالِبٍ ذَلِكَ فَقَالَ: هُوَ الَّذِي قَالَ لِي أَسَدٌ فِي طَرِيقِ الطَّائِفِ.»

[11] . بحارالأنوار، ج71، ص268 (به نقل از پیامبر9) و ج74، ص269 (به نقل از امیرالمؤمنین7)

[12] . بحارالأنوار، ج1، ص159 به نقل از نهج البلاغة

[13] . بحارالأنوار، ج40، ص148؛ «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ عُمَرَبْنَ الْخَطَّابِ قَالَ لَهُ: يَا أَبَاالْحَسَنِ! إِنَّكَ لَتَعْجَلُ فِي الْحُكْمِ وَ الْفَصْلِ لِلشَّيْءِ إِذَا سُئِلْتَ عَنْهُ. قَالَ: فَأَبْرَزَ عَلِيٌّ كَفَّهُ وَ قَالَ لَهُ: كَمْ هَذَا؟ فَقَالَ عُمَرُ: خَمْسَةٌ. فَقَالَ: عَجَّلْتَ أَبَا حَفْصٍ! قَالَ: لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ. فَقَالَ عَلِيٌّ: وَ أَنَا أَسْرَعُ فِيمَا لَا يَخْفَى عَلَيَّ.»

[14] . بحارالأنوار، ج10، ص128. اين عبارت، مكرر از اميرالمومنين7 شنيده شده است. مراجعه كنيد به: بحارالأنوار، ج10، «باب 8 ما تفضل صلوات الله عليه به على الناس بقوله سلوني قبل أن تفقدوني»، ص117-128

[15] . بحارالأنوار، ج47، ص33

[16] .

[17] . بحارالأنوار، ج40، ص182 تا 184 به نقل از الكافي، ج2، ص624 تا 626

[18] . الكافي، ج2، ص624-626

[19] . اعراف: 196

[20] . زمر: 67

[21] . اعراف: 83

[22] . توبة: 128

[23] . الكافي، ج2، ص624-626

[24] . اسراء: 45

[25] . يس: 12

[26] . نهج البلاغة، مقدمه سيّد رضي. اين عبارت، شعري از فرزدق است: «آنان پدران من هستند، اى جرير! مانند ايشان را بياور، زمانى كه اجتماعات ما را به گرد هم آورد».

[27] . بحارالأنوار، ج42، ص224 و 225

[28] . بحارالأنوار، ج42، ص238 و 239؛ «أَنَّهُ7 سَهِرَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَأَكْثَرَ الْخُرُوجَ وَ النَّظَرَ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ وَ إِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وُعِدْتُ بِهَا ثُمَّ يُعَاوِدُ مَضْجَعَهُ فَلَمَّا طَلَعَ

الْفَجْرُ أَتَاهُ ابْنُ التَّيَّاحِ وَ نَادَى الصَّلَاةَ فَقَامَ فَاسْتَقْبَلَهُ الْإِوَزُّ فَصِحْنَ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ: دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتْبَعُهَا نَوَائِحُ وَ تَعَلَّقَتْ حَدِيدَةٌ عَلَى الْبَابِ فِي مِيزَرِهِ فَشَدَّ إِزَارَهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

اشْدُدْ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَاقِيكَا / وَ لَا تَجْزَعْ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَا / فَقَدْ أَعْرِفُ أَقْوَاماً وَ إِنْ كَانُوا صَعَالِيكَا / مَسَارِيعَ إِلَى الْخَيْرِ وَ لِلشَّرِّ مَتَارِيكَا.»

[29] .

[30] . طه: 55

[31] . نمل: 62